

مقام دوم) جایی که یک لفظ موجود است و چند معنی؛ یعنی یک لفظ در معانی متعدد استعمال شده است. مرحوم اصفهانی در این باره می نویسد:

«الثانی فی بیان الأصل مما يتعدد فيه المعنى مع قيام احتمال كونه حقيقة في الجميع أو فيما يزيد على المعنى الواحد و المشهور حينئذ كما عرفت عدم دلالة مجرد الاستعمال على كونه حقيقة فيها و هو الأظهر إذ القدر الثابت حينئذ هو تحقق الوضع لواحد منها ففضية الأصل حينئذ عدم تحقق الوضع بالنسبة إلى ما عداه مضافاً إلى أغلبية المجاز بالنسبة الاشتراك و كونه أقل مؤنة منه و ذهاب الجمهور إلى ترجیحه علیه»<sup>۱</sup>

توضیح:

(۱) در این مقام، اگرچه احتمال می دهیم که لغت در همه معانی - یا در بیش از یک معنی - حقیقت باشد، ولی مشهور مجرد استعمال را علامت بر حقیقت بودن لفظ در همه معانی نمی دانند.

(۲) و همین قول صحیح است، چراکه: قدر متیقن آن است که لفظ برای یک معنی وضع شده است ولی در مازاد بر آن، اصل عدم وضع است. مضافاً بر اینکه مجاز نسبت به اشتراك لفظی بیشتر است و مؤونه مجاز هم کمتر است (چراکه وضع نمی خواهد) و مشهور هم می گویند که در دوران بین مجاز و اشتراك، اشتراك را ترجیح می دهند.

قبل از تبیین و بررسی بحث و اینکه آیا استعمال علامت حقیقت هست یا نه؟، لازم است به یکی از نکاتی که در کلام مشهور مطرح است، اشاره کنیم.

نکته: آیا سید مرتضی، استعمال را علامت حقیقت می داند؟ چنانکه مشهور شده است. به نظر می رسد آنچه از عبارات ایشان استفاده می شود خلاف آن چیزی است که به ایشان نسبت داده شده است.

مرحوم سید مرتضی پس از اینکه قوی ترین علامت در شناخت حقیقت را نص اهل لغت معرفی می کند، می

نویسد»

«و يتلوه في القوة أن يستعملوا اللفظ في بعض الفوائد، و لا يدلونا على أنهم متجاوزون بها مستعبرون لها، فيعلم أنها حقيقة، و لهذا نقول: إن ظاهر استعمال أهل اللغة اللفظة في شيء دلالة على أنها حقيقة فيه إلا أن ينقلنا ناقل عن هذا الظاهر.»<sup>۲</sup>

توضیح:

(۱) دومین علامت - از حیث قوت - آن است که:

(۲) اگر اهل لغت، لفظی را در جایی استعمال کردند و دلیلی نیاوردند (ما را دلالت نکردند) بر اینکه آنها مرتکب مجاز

۱. همان

۲. الذريعة، ص ۱۳



شده اند و دلیلی نیاوردند که در مقام استعاره اند. در این صورت می فهمیم که این معنی برای آن لفظ حقیقت است. (۳) و لذا گفته اند: ظاهر استعمال لغتی در معنایی، توسط اهل لغت، دلیل بر این است که آن معنی، حقیقت است. مگر اینکه چیزی [دلیلی] ما را از این اصل بازگرداند.

ما می گوئیم :

(۱) ممکن است به ذهن خطور کند که:

چنانکه از این عبارت بر می آید، فرمایش ایشان درباره هر استعمالی نیست بلکه سخن ایشان تنها در «استعمالات اهل لغت» مطرح است یعنی ایشان «همه استعمالات اهل لغت» را اگر بدون قرینه باشد، علامت حقیقت می داند و یا حتی ممکن است مرادشان از استعمال «نقل معنی توسط اهل لغت بدون اشاره به مجاز بودن آن» باشد. پس مراد سید مرتضی - ظاهراً با توجه به اینکه کلامشان درباره اهل لغت است - آن است که استعمال اهل لغت - و نه هر استعمالی - علامت حقیقت باشد و این خلاف آن چیزی است که از سید مرتضی مشهور شده است که در هر استعمالی اگر معنی را می دانیم و قرینه ای در کار نیست، می توانیم بگوئیم معنای فهمیده شده، حقیقت است (حقیقت مراد).

(۲) اما این استظهار با توجه به عبارت های دیگر سید مرتضی مردود است. به عنوان مثال مرحوم سید مرتضی می نویسد:

«و ثانيها أنه لا خلاف أن لفظ الأمر قد يرد في القرآن و عرف الاستعمال، و يراد به تارة التكرار، و أخرى المرة الواحدة من غير زيادة، و قد بيّننا أن ظاهر استعمال اللفظة في معنيين مختلفين يدلّ على أنّها حقيقة فيهما و مشتركة بينهما إلا أن تقوم دلالة.»<sup>۱</sup>

همچنین می نویسد:

«و أيضا فلا خلاف في أن الأمر قد يرد في القرآن و استعمال أهل اللغة و يراد به تارة الفور، و أخرى التراخي، و قد بيّننا أن ظاهر استعمال اللفظة في شيئين يقتضي أنّها حقيقة فيهما، و مشتركة بينهما.»<sup>۲</sup>

این نکته هم چنین بیش از بیست بار در الذريعة مورد تمسک واقع شده است.

(۳) مرحوم سید علی قزوینی خواسته است که بگوید مراد سید مرتضی، جایی است که: لفظ استعمال می شود و معنایی به ذهن خطور می کند و یقین داریم هیچ قرینه ای در کار نیست. ایشان می نویسد:

«فالملازمة بين الاستدلال بهذا المعنى و بين الوضع والحقيقة ثابتة بلا اشكال، كالملازمة بين الاستعمال مع القرينة

۱. الذريعة، ص ۱۰۱

۲. همان، ص ۱۳۲



المقصود بها الافهام و بين انتفاء الوضع و المجازية. فالأول علامة الحقيقة كما أن الثاني علامة المجاز»<sup>۱</sup>

۴) ایشان «لا يدلّوننا على أنّهم متجاوزون» را به معنای آن دانسته که آنها قرینه نگذاشته اند و ما هم یقین داریم قرینه ای نیست در حالیکه با توجه به عبارت دیگر سید، اصلاً چنین جایی مدّ نظر ایشان نیست. بلکه مراد سید جایی است که: «لفظ استعمال می شود و معنایی به ذهن خطور می کند و نمی دانیم آیا این معنی مستند به قرینه است - قرینه حالیه ام مقاله - یا نه؟

#### بحث: آیا حق با سید مرتضی است؟

موافقین سید می توانند بر این مطلب استدلال کنند:

هرجا قرینه ای ظاهر نبود - و لو اینکه واقعاً بوده باشد - و لفظی استعمال شد و ما معنایی از آن فهمیدیم، اما با این حال شک داریم که آیا قرینه ای از قرائن عامّه در میان بوده است یا نه؟ در این صورت ظن نوعی حاصل می شود به اینکه، این لفظ حقیقت در این معنی می باشد و این ظن به بنای عقلا حجّت است (یعنی عقلا در این گونه موارد حکم می کنند به اینکه این معنی، حقیقت آن لفظ است) و این از اصول لفظیه است.

توجه شود که این با اصالة الحقيقة مشهور متفاوت است. اصالة الحقيقة در لسان مشهور یا از صغریات اصالة الظهور است (اگر کلامی را دیدیم، و مراد را نمی شناسیم معنای حقیقی ظاهر است.) و یا اصالة الحقيقة تعبدی است (اگر کلامی را دیدیم و مراد را نمی شناسیم و با این حال معنای حقیقی هم ظهور ندارد. بنای عقلا می گوید معنای حقیقی مراد است) در حالیکه در اینجا مراد معلوم است و حقیقت بودن آن معلوم نیست و همین جا عقلا حکم می کنند به اینکه آنچه مراد است - در حالیکه قرینه ظاهریه ای در کار نیست و علم به قرینه مخفیّه هم نداریم - حقیقت است.

استناد موافقین به عمل اهل عرف در شناخت معانی حقیقی است. کما اینکه اهل لغت برای شناخت حقیقت از همین روش استفاده می کنند.

توجه شود که: ظاهراً اطردادی که در کلام مرحوم خوبی مطرح بود، تکمیل کننده ظن حاصل از چنین استعمالی است.

#### بررسی نهایی:

این سخن از قوت بالایی برخوردار است. و به راحتی می توان گفت اگر تعدد استعمال در میان باشد، باعث اطمینان و یا لا اقل از ظن (که در این مقام موضوع برای اصول لفظیه عقلایی است) می شود. هرچند ممکن است با توجه به عملکرد اهل لغت (مثلاً دهخدا در بسیاری از موارد، تنها برای یک معنی، یک شاهد یعنی یک استعمال، را مطرح می کند) در استعمال واحد هم بتوان آن را پذیرفت - وفاقاً لسیدنا الأستاذ حفظه الله - .

۱. تعلیقه علی معالم الاصول، ج ۱ ص ۱۱۲

